



## Micro-Ethnography: Methodology of Native Social Sciences of Morteza Farhadi in Iran

Jabbar Rahmani <sup>1</sup>

I. Associate Professor of Anthropology, Institute of Cultural and Social Studies, Ministry of Science, Research and Technology, Iran; Email: [J\\_rahmani59@yahoo.com](mailto:J_rahmani59@yahoo.com)

---

### Article Info

**Article type:**  
Research Article

**Article history:**

Received: 2025/01/04  
Received in revised form  
2025/09/06  
Accepted 2026/01/12  
Published online 2026/03/19

**Keywords:**

Morteza Farhadi, Iranian anthropology, micro-ethnography, native social sciences, Iranian culture

---

### ABSTRACT

Social sciences in Iran have always been criticized and evaluated, and one of these criticisms is in the field of its relationship with Iranian society from a theoretical and methodological point of view. What is the relationship between social sciences and Iranian society and whether these sciences have been able to create the necessary methodological or conceptual tools to understand Iranian society are key questions in this direction. In this article, the methodological possibilities of native social sciences in relation to Iranian culture have been discussed, and for this, the works of Morteza Farhadi in the studies of Iranian culture have been emphasized.

The results of this article show that Farhadi's central emphasis on the field of research as the main pillar of the formation and development of his theoretical and methodological ideas has not only led to the design of important ideas in the understanding of Iranian society, but Farhadi has been able to develop a special way of ethnographic methodology with the title of micro-ethnography in relation to the conditions of Iranian society his perception of total social fact and emergency situation of "undevelopment" of Iranian society". He called this methodology as micro-ethnography. I try to explain micro-ethnography in the context of native anthropology of Farhadi.

---

**Cite this article:** Rahmani, J., (2025). Micro-Ethnography: Methodology of native social sciences of Morteza Farhadi in Iran. *Sociological Review (Social Science Letter)*, 32 (2), 105-124.

DOI: <http://doi.org/10.22059/JSR.2026.370030.1928>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/JSR.2026.370030.1928>

## ریز مردمنگاری

## تاملی در روش‌شناسی علوم اجتماعی بوم زاد در ایران در آثار مرتضی فرهادی

جبار رحمانی<sup>۱</sup><sup>۱</sup>. دانشیار انسان‌شناسی، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ایران؛ رایانامه: [J\\_rahmani59@yahoo.com](mailto:J_rahmani59@yahoo.com)

اطلاعات مقاله	چکیده
<b>نوع مقاله:</b> مقاله پژوهشی <b>تاریخ دریافت:</b> ۱۴۰۳/۱۰/۱۵ <b>تاریخ بازنگری:</b> ۱۴۰۴/۶/۱۵ <b>تاریخ پذیرش:</b> ۱۴۰۴/۱۰/۲۲ <b>تاریخ انتشار:</b> ۱۴۰۴/۱۲/۲۸ <b>کلیدواژه‌ها:</b> مرتضی فرهادی، انسان‌شناسی ایران، ریزمردم‌نگاری، علوم اجتماعی بوم‌زاد، فرهنگ ایرانی.	علوم اجتماعی ایران همیشه مورد نقد و ارزیابی‌های منتقدان قرار گرفته و یکی از این نقدها در حیطه نسبت آن با جامعه ایرانی از وجه نظری و روشی است. اینکه چه نسبتی میان علوم اجتماعی با جامعه ایرانی وجود دارد و آیا این علوم توانسته‌اند ابزارهای روشی یا مفهومی لازم برای فهم جامعه ایرانی را ایجاد کنند، پرسش‌های کلیدی در این راستا هستند. در این مقاله به امکان‌های روش‌شناختی علوم اجتماعی ایران در نسبت با فرهنگ ایرانی پرداخته شده است و برای اینکار به آثار مرتضی فرهادی در مطالعات فرهنگ ایرانی تاکید شده است. نتایج این مقاله بیانگر آنست که تاکید محوری فرهادی بر میدان تحقیق به مثابه رکن اصلی شکل‌گیری و توسعه ایده‌های نظری و روشی ایشان، نه تنها منجر به طرح ایده‌های مهمی در فهم جامعه ایرانی شده، بلکه فرهادی توانسته در طی زمان شیوه خاصی از روش‌شناسی مردم‌نگارانه را با عنوان ریزمردم‌نگاری در نسبت با شرایط جامعه ایرانی و شرایط و بایسته‌های مطالعاتی آن تدوین کند که برای محققان این رشته‌ها بسیار اهمیت دارد. او این روش‌شناسی را ریزمردم‌نگاری نامیده هم راستا با درک فرهادی از پدیده اجتماعی تام و شرایط اضطراری فرهنگ ایران در موقعیت توسعه نیافتگی طراحی شده و در این مقاله به شرح ابعاد آن در علوم اجتماعی بوم‌زاد در آرای فرهادی پرداخته شده است.

**استناد:** رحمانی، جبار (۱۴۰۴). ریز مردم‌نگاری؛ تاملی در روش‌شناسی علوم اجتماعی بوم زاد در ایران در آثار مرتضی فرهادی. *مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی سابق)*، ۳۲ (۲)، ۱۰۵-۱۲۴.

DOI: <http://doi.org/10.22059/JSR.2026.370030.1928>

© نویسندگان، نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

## مقدمه: فرهادی و مساله روش در علوم اجتماعی ایرانی

علوم اجتماعی در ایران سرنوشت پرفراز و نشیبی داشته و به اشکال مختلف آماج نقدها و گاه سرکوب قرار گرفته است. یکی از نقدهای همیشگی به علوم اجتماعی ایرانی، مساله عدم تولید علمی یا حتی عدم امکان آن است، به گونه ای که گویی علوم اجتماعی در داخل ایران، یک جریان عقیم است که توان فهم دقیق و ارائه صورت بندی عمیق از جامعه ایرانی و مسائل آن ندارد و حتی از نگاه برخی از منتقدان علوم اجتماعی، این علم امکان آسیب شناسی، ارائه راه حل و حتی پیش بینی هم ندارد. وجه مشترک گفتمان های مختلف در نقد علوم اجتماعی ایرانی، همین فقدان تولید علمی است. روی دیگر این سکه آنست که علوم اجتماعی در ایران یک علم وارداتی، تقلیدی و در نهایت فاقد ریشه در این آب و خاک است. به عنوان مثال پارسانیا و اسکندری نداف (۱۴۰۰) در تحقیقشان به این یافته ها رسیده اند که از نظر جامعه شناسان ایرانی، فقدان مساله محوری، فقدان چارچوب نظری، عدم زیست در بطن جامعه ایرانی و عدم ارتباط با جامعه مدنی و غیر بومی بودن مشکلات اصلی جامعه شناسی و علوم اجتماعی ایرانی هستند. اتهام عدم تولید علمی جدی، دلالت های بسیار زیادی حسب سخنگویان گفتمان های مختلف فکری و علمی در ایران دارد، اما عموماً در این باره به علل اقتصاد سیاسی در جامعه ایرانی و در نسبت میان این علوم و قدرت سیاسی و بالخصوص مساله دین و ایدیولوژی تأکید شده است (ر.ک. سروش ۱۳۷۶، راغفر ۱۳۹۰ و محمدی ۱۳۹۰). در این میان، برای محک زدن این ادعا و نقد، کمتر به واقعیت عملکردی اصحاب علوم اجتماعی رجوع شده است و بیشتر بر ساحت های نظری و سطوح انتزاعی این بحث تأکید شده است. اعتمادی فرد و صدوقی نیا (۱۳۹۶) این مساله را به طور ضمنی نشان داده اند که این موضوع اصولاً در ساحت فلسفه علوم اجتماعی مطرح است تا آنکه بر میدان و آثار ملموس متکی باشد، توفیق (۱۳۹۰) هم این مساله را به تعبیر خودش به شیوه «نظرورزان» مورد بحث قرار داده و اصولاً به هیچ محقق میدانی ای در این بحثش توجه نکرده و تجربه های میدانی را اساساً در سطح این بحث در نظر نگرفته است. ایده های او نیز در نهایت در سطح انتزاعی با ارجاع به رویکردهای پسااستعماری به مساله بحران در علوم اجتماعی ایران از منظری قیاسی پرداخته است. حتی در منابع موجود هم عموماً بر محققان قبل از انقلاب بیشتری تأکید شده است. در همه این منابع موجود نوعی بی توجهی ضمنی به آثار تولید شده در دوره بعد از انقلاب دیده میشود. گویی محققان پیشانقلاب، مهمتر هستند و توجه به آنها در منابع متعددی دیده میشود ولی محققان پس از انقلاب کمتر مورد توجه همگنان و همکاران خودشان قرار گرفته اند. فقدان توجه به محققان همزمان، در مقاله توکلی زاده و همکارانش (۱۳۹۳: ۳۳۷) مورد توجه قرار گرفته که از ۱۳۸۱-۱۳۸۹ «با توجه به اینکه میزان تولید علم در ایران افزایش یافته، میزان استفاده از این منابع در حوزه علوم اجتماعی ثابت مانده است. بر اساس این سنجه، حوزه علوم اجتماعی ایران نه تنها به سمت بومی شدن پیش نمی رود، بلکه با گذر زمان، تمایل به بهره گیری از علم خارج نیز افزایش می یابد». به همین سبب دو جریان به ظاهر متفاوت و در عین حال موازی توجه به پژوهشهای داخلی را محدود و گاه بسیار ناقص کرده است: توجه بیش از حد به ساحت های فلسفی آثار علوم اجتماعی در ایران و جهان (برای استفاده قیاسی از مطالعات جهانی) و عدم جدی گرفتن پژوهشهای معاصر (از آثار محققان زنده) در این مباحث و عدم رجوع به متن آثار آنها.

به نظر میرسد برای فهم پرسش از امکان تولید علمی در دانشگاه ایرانی در عرصه علوم اجتماعی، به جای مباحث انتزاعی بهتر است به سراغ مجموعه آثار یکی از استادان بزرگ علوم اجتماعی برویم تا ببینیم آنچه که آنها به نام کتاب و مقاله در طی عمر دانشگاهی خودشان تولید کرده اند، چه نسبتی با مباحث تولید علم در علوم اجتماعی و حتی چه نسبتی با کارهای همتایان خودشان در مراکز علمی مهم غربی دارد. در این نوشتار تلاش من نه برای تکرار مجدد بحث های نظری در خصوص امکان/امتناع علم اجتماعی در ایران، بلکه رجوع به آثار یکی از این صاحب نظران است. در سنت علوم اجتماعی، هرچند تفکیکی غریب در میان مردم شناسی یا انسانشناسی با جامعه شناسی مطرح شده است و تقسیم کاری عجیب هم بین آنها در فضای علوم اجتماعی ایران بین

رشته‌های این علوم در منطقی‌گرایانه شکل گرفته است (پرداختن به روستا و عشایر و میراث سنتی برعهده انسانشناسی و پرداختن به شهر و تجدد بر عهده جامعه‌شناسی گذاشته شده؛ رویکرد موزه‌ای رمانتیک برای انسانشناسی و رویکرد روشنفکر منتقد برای جامعه‌شناسی اختصاص داده شده است). استادان مختلفی در فضای علوم اجتماعی ایران هستند که هرچند کارشان در این تقسیم‌بندی قرار نمی‌گیرد، اما در تلقی عامیانه رایج در فضاهای علوم اجتماعی، منسوب به مردم‌شناسی و معطوف به مطالعه میراث گذشته و گاهی هم حس رمانتیک نسبت به آن هستند. از میان این محققان، بیش از همه میتوان استاد جواد صفی‌نژاد و استاد مرتضی فرهادی را نام برد. وقتی از این دو استاد در کلاسهای علوم اجتماعی یا با استادان علوم اجتماعی صحبتی به میان می‌آید، همان طبقه‌بندی کلیشه‌ای عامیانه نیز خودش را آشکار میکند، معمولاً یک جمله کلیشه‌ای هم هست که گفته میشود همان استادی که درباره عشایر / قنات / واره / آب و... کار میکند. به ندرت میتوان کسی را یافت که آثار این استادان را به طور کامل و دقیق خوانده باشد. اما فارغ از این مواجهه سطحی با این اساتید، آنچه که برای من در این پژوهش اهمیت دارد، اهمیت چارچوبهای روش‌شناختی تحقیقات آنهاست. در این مقاله، مساله من آنست که آیا آثار و تالیفات و دیدگاه‌های این استادان، منظر روشی مناسبی برای فهم جامعه ایرانی را ارائه کرده‌اند؟ و آیا توانسته‌اند علاوه بر فهمی که نسبت به گذشته این جامعه دارند، پرتوی برای فهم امروز و آینده این جامعه داشته باشند؟ برای پاسخ به پرسشهای فوق، به سراغ آثار مرتضی فرهادی خواهیم رفت و تا از خلال آثار او، روش‌شناسی خاص کارهایش را استخراج کنم.

### درباره مرتضی فرهادی: غریبه‌ای در میان آشنایان

مرتضی فرهادی، تحصیل‌کرده جامعه‌شناسی است، که عموماً به استاد مردم‌شناسی در دانشگاه علامه شهرت دارد و همین انتساب ذیل همان تقسیم‌بندی قبیله رایج در اصحاب علوم اجتماعی است. آثار متعددی از او (فهرست برخی آثار او در انتهای این نوشتار آمده) در قالب کتاب و مقاله و مصاحبه و یادداشت منتشر شده است. او به استناد آثارش، کسی است که از یکسو عمیق‌ترین و طولانی‌ترین رابطه را با میدان خودش داشته و از سوی دیگر از جمله معدود کسانی است که توانسته کارهای میدانی خودش را به سطح نظری و مفهوم‌پردازی (نظریه اجتماعی) نیز برساند. به عنوان مثال او برای کتاب واره، به داده‌های بیش از ۲۲۰ آبادی کشور تکیه کرده است. او یکی از غنی‌ترین و طولانی‌ترین تحقیقات میدانی را برعهده داشته است.

"... نخستین پژوهش میدانی و مردم‌شناسی وی در سال ۱۳۴۷ انجام و در سال ۱۳۴۸، در نخستین ویژه‌نامه روستایی ایران به نام کتاب روستا به چاپ رسیده است. ... تا کنون بیش از ۱۱۹ مقاله چاپ اول در سالنامه‌ها، فصلنامه‌ها، گاهنامه‌ها و ماهنامه‌های علمی - تخصصی به چاپ رسانده است. از سال ۱۳۵۷ تا کنون از ایشان ۱۰ جلد کتاب و پژوهشنامه و یک جلد کتاب شعر به چاپ رسیده است. ..."<sup>۱</sup>

به همین دلیل فرهادی محک خوبی خواهند بود برای پاسخ به پرسش از امکان یا امتناع علوم اجتماعی در ایران. پاسخی که نه از دل بحث‌های نظری انتزاعی، بلکه از دل واکاوی آثارش خواهند بود. البته انتخاب فرهادی یک تناقض ضمنی را هم در دل خودش دارد، او در فضای علوم اجتماعی ایرانی و در میان استادان علوم اجتماعی ایرانی به ندرت جدی گرفته شده و به ندرت او و آثارش را به عنوان الگویی برای کارهای دانشجویان و نسلهای بعدی معرفی شده‌اند (البته در سالهای اخیر برخی دانشجویان علوم اجتماعی توجهی خاص به کارهای او داشته‌اند و مقالاتی با رویکردهای مفهومی آثار ایشان نوشته شده است). به نظر میرسد همه این عوامل منجر به آن شد که فرهادی غریبه‌ای در میان دوستانش یا اصحاب علوم اجتماعی باشد.

در برخی منابع علمی توجهی محدود به برخی آثار و کارهای مرتضی فرهادی شده است. به عنوان مثال ذکایی و امیری مقدم (۱۴۰۰) در مقاله شان با اشاره به کتاب کمره نامه فرهادی اینگونه نوشته اند: «به نسبت رنگ و بویی متفاوت از سایر آثار دارد و نشان میدهد حتی کوچکترین جزئیات نیز میتوانند در دل خود با اهمیت ترین و عظیم ترین پیامدها و دلایل را به دنبال داشته باشند و خواننده را با زوایای ظریفی از زندگی، فضاهای عاطفی، دانش و کنش و منش، آرزوها و تخیلات و به ویژه زنان روستایی کمره آشنا میسازد». در این مقاله به خوبی به سیر تحول روش های کیفی در جامعه ایرانی و بالاخص مردمنگاری توجه شده است اما به دلیل وسعت مصادیق مورد بحث، نگاهی بسیار کلی به این موضوع را داشته و البته به خوبی دلالت های سیاسی و اجتماعی روش های مختلف را در قرن ۱۴ شمسی نشان داده است. در باره ایده های فرهادی مقالات دیگری هم تالیف شده اند. برخی از این کارها اثر بهنام لطفی (۱۳۹۱) و ناهید مطیع (۱۳۸۱) است که به کتاب واره پرداخته اند و تمرکزی بر شناخت منطق روشی فرهادی نداشته اند. علاوه بر اینها مهمترین کار در حیطه بازشناسی روش شناسی آرای فرهادی، اثر یاسر باقری (۱۴۰۲) هست که دقیقاً بر موضوع این مقاله متمرکز شده است و تلاش کرده با طرح مفهومی بدیع با عنوان «توصیف ژرف سه بعدی» به منطق روشی فرهادی بپردازد. از نظر باقری، فرهادی در روش شناسی خودش، هم به ژرفای اجزای یک پدیده، هم به پویایی تاریخی آن و هم گستره جغرافیایی آن تاکید دارد و به عبارتی روش شناسی او ترکیبی است از روشهای موردی، تاریخی و تعمیم پذیر. باقری کمتر به مفاهیم کلیدی تر مطرح شده توسط فرهادی در حیطه روش های تحقیقش اشاره کند. هرچند خود باقری هم اشاره کرده که تصویر روشنی از روش شناسی فرهادی هنوز وجود ندارد (باقری ۱۴۰۲:۳).

فرهادی با حجم انبوهی که از کارهای میدانی در سابقه خودش دارد، عملاً روش شناسی پیچیده ای را در بطن کارهایش ایجاد کرده است، روش شناسی ای که ریشه در ذهنیت و ذائقه ادبی و بینش هنری او و همچنین در نگاه علمی و پژوهشی او (ترکیبی از روانشناسی و جامعه شناسی و مردمشناسی) و در نهایت در بینش فرهنگی ناشی از تجربه زیسته طولانی مدت او از روستا تا شهر و در نهایت در کلانشهر تهران دارد. فهم روش شناسی او که دایماً در سیر تطور کارهایش مورد بازاندیشی و سیقل کاری قرار گرفته اندکی دشوار است، لذا باید تلاش کرد گام به گام و جز به جز جزئی جلوه هایی و ابعادی از روش شناسی او را در مقالات و کتابهایش مورد کاوش قرار داد تا بتوان به تصویر کلی روش در کارهای او پی برد. در این مقاله هم تلاش من آنست که با اتکا به متون خود فرهادی و فارغ از مباحث نظری فلسفه روش، چارچوب درونی کارهای او را بالاخص با محوریت مفاهیمی که خودش برای شیوه کارش به کار برده توضیح بدهم. از این منظر پرسش محوری نوشتار حاضر، پرسش از روش شناسی مردمنگارانه در آثار فرهادی است. البته در این نوشتار بر برخی آثار محوری او تاکید کرده ام و در این میانه گاه نیز گفتگوهایی با خود این استاد ارجمند داشته ام.

### از توصیف تا نظریه پردازی در دل میدان در تحقیقات مرتضی فرهادی

با نگاهی به آثار فرهادی مانند «واره» و «کمره نامه» و «انسانشناسی یاریگری» میتوان گفت مهمترین خصیصه فرهادی در سنت علوم اجتماعی ایران، پیوند توأمان او با میدان و نظریه پردازی است. فرهادی از معدود محققان میدانی است که کارهایش به سطح انتزاع نظری و بررسی های مردمنگارانه تطبیقی رسیده است. اگر سه مولفه بینش انسانشناختی را کل گرای (فهم هر وجه فرهنگ در نسبت با کلیت آن و فهم همه ابعاد آن به مثابه پدیده اجتماعی تام)، نسبت گرای (هم به معنای معرفت شناختی و هم به معنای روش شناختی در نسبت با بستر وبافت فرهنگی و تاریخی هر پدیده ای) و تطبیق گرای (لزوم انتزاع نظری حاصل از بررسی های تطبیقی با داده های میدانی دیگر) بدانیم (ر.ک. بیتس وپلاگ ۱۳۷۵)، فرهادی این سه خصیصه را همزمان در همه کارهایش دارد. او از یکسو هر پدیده ای مانند یاریگری، فنون سنتی و واره و ... را در بستر کلیت جامعه ایرانی و با ملاحظه همه ابعاد آنها قابل فهم

دانسته و برای اینکار تلاش کرده در زمانه و زمینه جامعه ایرانی این پدیده‌ها را بطور تام بفهمد و مهمتر از همه در کار تئوریک خودش در خصوص نظریه یاریگری، تلاش کرده با بررسی‌های تطبیقی میان رشته‌ای و میان فرهنگی متعدد، تز نظری خودش در باب الگوهای یاریگری و بنیان‌های جامعه انسانی و زیست پایدار را ارائه بدهد.

به نظر می‌رسد میتوان گفت که فرهادی، نظریه‌ای خاص خود و به تعبیر خودش، «بومزاد»، در باره جامعه انسانی بطور عام، جامعه ایرانی بطور خاص دارد. فرایند خلق نظریه در آثار او را می‌توان به اختصار روش استقرایی دانست، هرچند در عمل او بین شیوه استقرایی و قیاسی در رفت و برگشت است. او از امری محلی شروع می‌کند. در مرحله اول پدیده مورد نظر را محلی می‌پندارد که خاص همان محل است (در کتاب کمره نامه میتوان این مساله را دید)، به تدریج در همان حوالی نشانه‌ای جدیدی پیدا می‌کند و فکر می‌کند آن پدیده، منطقه‌ای است، بعد که در بخش‌های مختلف ایران نشانه‌ها و شواهد بیشتری را از همان پدیده پیدا می‌کند، می‌پندارد که در قلمرو ایران است (تجربه کارهای میدانی در کتاب واژه را میتوان در نظر داشت)، بعد در جوامع و فرهنگ‌های دیگری و سپس به در زمان‌های دیگر و در نهایت در قلمرو غیرانسانی هم آن را جستجو می‌کند (تجربه ایده اش در انسانشناسی یاریگری را میتوان در نظر گرفت که مثالهایی حتی از سایر گونه‌های جانوری اجتماعی برای فهم مساله همیاری آورده است) و در نهایت حتی در قلمرو آزمایشگاهی آن را دنبال می‌کند. هسته مرکزی همه ایده‌هایش، مواجهه با میدان و تجارب زمینه مند او برای فهم انسان به مثابه نوع جانوری فرهنگ ساز است. این تصویری کلی از فرایند خلق نظریه فرهادی است. خودش در اینباره با اشاره به نظریه یاریگری می‌نویسد:

"در چهار دهه گذشته مؤلف آنچه را که نخست از رفتارهای یاریگرانه آدمیان و انواع آن، محلی و خاص و بی همتا می‌پنداشت، به تدریج از جاهای دیگر ایران و در زمینه‌های دیگر و با شگفتی گاه در سایر کشورها و فرهنگ‌ها و افزودن بر آن، در دیگر زمان‌ها یافته است و لذا به تدریج در این زمینه خاص از شناخت ابتدایی مفاهیم سطحی و جزئی و شخصی و محلی به شناخت و مفاهیم عمقی تر، کلی تر و جمعی تر و همه جایی تر دست یافته است. شگفت آور از ساخت و کارکرد همان انواع همکاری در میان گروه‌ها و جوامع انسانی موجود، و وجود این انواع در طول تاریخ و پیش از تاریخ، وجود صور ابتدایی و انواع همکاری در میان جانوران جهان، چه به شکل طبیعی خود و چه اخیراً به شکل آزمایشگاهی آنست که به شکل غیرقابل تصویری گسل عظیم بین غریزه و فرهنگ را پشت سر نهاده" (فرهادی، ۱۳۹۷ - الف - ۲ - ۳۸).

فرهادی در گفتگویی که با او در اردیبهشت ۱۳۹۸ داشتم به من گفت که "نظریه‌هایش را از دل میدانش به دست آورده، نه با قالب زدن ایده‌های دیگران". نظریه‌ها و ایده‌های او، حاصل یک مقطع مشخص در یک میدان مشخص نیستند، آنها حاصل انباشتی تاریخی (در تاریخ حیات فکری خود او) و از خلال پهنه‌های جغرافیایی میدان اصلی و میدان‌های فرعی و در طی زمان و مکان‌های مختلف هستند. فرهادی مهمترین خصیصه اش، تکمیل و تصحیح ایده‌هایش در طی زمان است و این کار صورت نمی‌گیرد مگر از طریق ارتباطی مداوم با میدان تحقیق.

### میدان تحقیق: سرچشمه کشف و نظریه پردازی

درباره آرا و اندیشه‌های مرتضی فرهادی مهم آنست که بدانیم آنها را چگونه بدست آورده و چگونه مستدل کرده است. اینکه چه سنت نظری، کتاب و نظریه خاص، متفکر خاص یا حتی تجربه‌های خاصی در پس کارهای او هستند که او را به این مسیر برده کدامند اهمیت خاص خودش را دارد. او عموماً از تجربه کلی زندگی‌اش، روستا زادگی، معلمی در روستا، تحصیل در دانشکده کشاورزی، کار میدانی در کمره و سایر نقاط ایران و بعد هم در نهایت استادی دانشکده علوم اجتماعی و ... سخن گفته است.

با نگاهی به مهمترین آثار او یعنی کمره نامه (۱۳۹۴ الف)، واره (۱۳۹۳)، فرهنگ یاریگری (۱۳۹۴ ب) و صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن (۱۳۹۷ ب) به راه بادیه رفتن (۱۳۹۸) مکتب نوسازی و بومی سازی علوم اجتماعی در ایران (۱۳۹۷ ج) و انسانشناسی یاریگری (۱۳۹۷ الف)، میتوان گفت که نقطه ثقل اندیشه ورزی و نظریه پردازی فرهادی در علوم اجتماعی هم در سطح نظری و هم در سطح تحلیلی، را باید در تجربه میدان تحقیق دید. فرهادی ریشه های خودش را بیش از همه در میدان میداند. او نهالی برآمده از میدان تحقیق و مساله هایی است که میدان تحقیق به او داده است. از این منظر او به رئالیست های انتقادی بسیار نزدیک است. میدان برای او از یکسو جامعه زنده و جاری در بستر زمانی و مکانی (نه برساخته ذهن انسانی محقق) است و از سوی دیگر به صرف جامعه بودن حاصل انباشتی تاریخی و گاه هزاران ساله از تجربه و ابداعات انسان های عادی است.

### تاکید بر کشف مقدمه تاکید بر میدان

اینکه فرهادی چرا بر میدان تاکید دارد، از دل معرفت شناسی علوم اجتماعی او بر می خیزد. محوریت توصیف در ارای فرهادی بطور غیرمستقیم به محوریت میدان ختم میشود. او در مقدمه جدید کتاب واره، سعی کرده روش شناسی یا به عبارتی روش شناسی کارش را توضیح بدهد، او محور بحثش را در تقسیم بندی سه گانه زنانیکی قرار داده که معتقد است سه دسته پژوهش عبارتند از اکتشافی، نظری و کاربردی. به همین سبب او مهمترین رسالت کتاب واره را کشف میداند. و معتقد است «از دیدگاه علم محض اگر نگاه کنیم هیچ فایده ای بالاتر از خود کشف وجود ندارد. او در توضیح معنای کشف مینویسد «کشف خلق و اختراع و پدیدآوردن واقعیتی نیست. بلکه پرده برداشتن از واقعیتی است موجود که به دلایلی از چشم بخشی از جامعه یا اکثریتی از مردم به دور مانده است (1393: 47)». او درک خاصی از توصیف دارد و توصیف را خالی از نظریه نمی داند و آنرا محصول چشم مسلح و مجهز محقق میداند. فرهادی این نظریه های مستور را همکاران خاموش محقق نامیده است و معتقد است هیچ پژوهشی حتی اکتشافی نیز که قصد توصیف بخشی از واقعیت را دارد نمی تواند کار خود را بی یاری این همکاران خاموش به پیش ببرد» (قبلی ۴۹).

فرهادی در توضیح درک خودش از توصیف اکتشافی، معتقد به نوعی انباشت در این کار است. او به دنبال توصیف متراکم و فزاینده از میدان است که حاصل انباشت مستمر ناشی از کارهای عمیق اکتشافی است. از نظر فرهادی گذار از اکتشاف به نظریه پردازی بدون این انباشت کیفی و کمی توصیفها و اکتشافها امکان پذیر نیست. در این باره مینویسد:

«همانطور که هیچ پژوهشی حتی از نوع اکتشافی به لحاظ نظری ابتدا به ساکن و خلق الساعه شروع نمی شود، هیچ کشف علمی نیز یافت نمیشود که به خوبی توصیف شده باشد، ولی دیر یا زود نتایج نظری خود را به بار نیاورد.» (قبلی، ۴۹).

از نظر فرهادی این سه گانه اکتشافی، نظری و کاربردی، حلقه هایی به هم پیوسته اند و نباید آنها را مجزا و منفک از هم در نظر گرفت. حلقه هایی که سبب میشوند که از یک نوع به انواع دیگر کشیده شود. در اینباره بر آنست که فرآیند اصلی اینست: توصیف دقیق، تعریف و طبقه بندی، توضیح و تبیین. خودش هم همیشه این مسیر را رفته که در مرحله اول، خیلی دقیق و عمیق توصیف کرده و سپس توصیفات و داده ها را طبقه بندی و تعریف کرده است و در نهایت آنها را توضیح داده و تبیین کرده است.

انباشتی بودن اکتشاف و تبعات ناخودآگاه آن زمینه اصلی فهم روند حیات فکری یک پژوهشگر هم هست. فرهادی در نگاهی به آثار خودش به این مساله تاکید میکند که در ابتدا صرفا به دنبال اکتشاف بوده و بعدا این انباشت به سطح نظریه پردازی هم رسیده است. تاکید من بر اهمیت و محوریت میدان تحقیق مردمنگارانه در کارهای فرهادی، لزوما نافی اهمیت نظام های مفهومی و نظری ای که در ذهن او جای داشتند، نیست. اما مساله آنست که فرهادی در تجربه عمیق میدان تحقیق است که سوالات اساسی خودش را پیدا میکند یا به تعبیر دقیقتر، برساخت میکند، به همین دلیل مطالعات نظری و مفهومی هم در همین راستا و در رابطه ای

دیالکتیکی با میدان شکل گرفته اند و توسعه یافته اند. فرهادی در مواجهه با میدان به دنبال ذهن خالی نیست. بلکه او ذهن خودش را پیشتر در جهان نظریات علوم اجتماعی به حرکت در آورده اما این به معنای قالب زدن نظریات های پیشینی بر میدان و مساله های علمی نیست، بلکه به معنای آنست که فرهادی با ذهنی آماده و مجهز در میدان حضور دارد اما این ذهن به تجربه میدان، عمیقاً باز است و افق های ذهنی او نسبت به فهم خلاقانه میدان باز و گسترده است. این نکته وقتی معنادار می شود که دقت کنیم در سنت علوم اجتماعی ایرانی، بسیاری از طرح مساله ها ناشی از موقعیت ترجمه ای نظریه ها و بحث های نظری آکادمی های غربی (البته به روایتی ایرانی) است (موضوعی که برخی از محققان از آن به عنوان سفرنظریه های یاد کرده اند ر.ک. کاظمی ۱۴۰۱). از این رو فرهادی برای تمایز خودش از موقعیتی که آن را "آماده خواری" میداند (ر.ک. فرهادی ۱۳۹۸)، از میدان و تجربه زیسته در فرهنگ محلی صحبت میکند. میدان برای او صرفاً عرصه ای برای گردآوری داده نیست، بلکه عرصه ای برای بازخوانی خلاقانه و نقادانه نظریه ها و منابع علمی موجود هم هست. میدان برای فرهادی، صرفاً منبع داده ها نیست، بلکه جایی است که از طریق آن و به کمک آن نظریه ها را می فهمد، بینش نظری خودش را می سازد، مساله هایش را کشف میکند، و در نهایت داده هایش را استخراج میکند و ایده هایش را پیدا کرده و میپروراند و باز این چرخه را برای تکمیل و اصلاح ایده هایش ادامه میدهد. میدان یک منبع مقطعی داده ها نیست، بلکه یک بستر آموزش و پژوهش است که حیات فکری محقق علوم اجتماعی بدون اتصال با میدان مشخص از نظر او امکان ندارد.

آنچه که فرهادی در مقدمه کتاب «واره» یا کتاب «صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن» گفته بیانگر آنست که میدان تحقیق برای فرهادی یک سنت غنی و البته ساکت از فرهنگ یک گروه خاص است. این سکوت معنادار و حامل رمز و رازهایی که در طی زمان در دل این بخش از فرهنگ ایرانی تعبیه شده، به نگاهی ساده و سریع فهمیده نمیشود، بلکه فرهادی تأکیدش بر نوعی صبوری و تامل مستمر و مداوم برای فهم میدان تحقیق است. به همین دلیل او قبل از چیز محققان را دعوت به مواجهه ای طولانی مدت و همدلانه با میدان میکند و لذا از نوعی «صبوری دهقانی» (۱۳۹۷ ب) صحبت میکند که استعاره از زحمات یک دهقان برای پرورش یک درخت (معمولاً مثال درخت گردو را میزند) و به بار نشان دادن آن است. صبوری دهقانی شرط ضروری فهم میدان تحقیق است. شاه کلید اصلی آرا و آثار فرهادی، میدان تحقیق است. البته او خودش را مرد میدان های سخت، نارد و دشوار و بسیار سخت میداند. گاهی از تعبیر چریک فرهنگی برای خودش استفاده میکند که به معنای محقق جستجوگر و کاشف در میدان های ناشناخته در این مرز و بوم است.

در راستای نسبت محقق و میدان است که ایده فرهادی در باب «بوم زاد بودن» (۱۳۹۷ ج) (میتوان آن را ریشه داشتن در میدان فرهنگ ایرانی دانست) معنادار میشود. اصولاً علم وقتی بوم زاد باشد، علم موثر و مفید برای آکادمی و جامعه است و در غیر اینصورت تقلیدی بی ریشه و بی اثر از کارهای دیگران خواهند بود. در مقابل بوم زاد بودن او منتقد تقلیدی بودن یا وارداتی بودن و حتی تحمیلی بودن پروژه ها و مساله ها است (فرهادی ۱۳۹۸). از نظر او مکتب نوسازی یکی از چارچوبهای کلان نظام دانش و سیاست و فرهنگ است که بر همه وجوه زندگی ما در قرن گذشته (حتی بر اولویت های پژوهشی ما) موثر بوده است. در اینباره در نقد کلان خودش بر سنت مردمنگاری ایرانی بواسطه رابطه ای سطحی با میدان، مینویسد:

«در هفت دهه گذشته مردمنگاران غالباً غیرحرفه ای ایران، راه های دشوار کاوش مردمنگاری و مردمشناسی را هم دیر و هم کند و هم کژ و با «آسان انگاری» و تفنن و همچون قلمکاری های ایرانی کلیشه ای و تکراری و قواره پر کن، پیموده اند. به نظر میرسد که گردآوری عناصری از فرهنگ مردم همچون ترانه های عاشقانه، ضرب المثل ها و خرافات هم بسیار آسانتر و دردسترس تر بوده و هم بیشتر مورد اقبال جراید و پشتیبانان پنهان آنها قرار می گرفته و هم با نظرات مکتب نوسازی در توسعه خودزنی فرهنگی و قومیت

مداری واژگونه سازگار بوده و هم جدایی گزینی سطحی و نگاه عاقل اندر سفیه تحصیل کردگان به توده های مردم را امکان پذیر می ساخته است» (فرهادی، ۱۳۹۴: ۳۹۵-۳۹۶)

مساله وارداتی بودن بیش از همه در مواجهه ما با توسعه خودش را نشان میدهد. پروژه فرهادی در علوم اجتماعی را بیش از همه در مواجهه او با موقعیت توسعه (در روایت مکتب نوسازی متقدم) و نسبت ما با جهان غرب و سویه سوداگری آن باید فهمید. این مساله هرچند در همه آثار فرهادی هست اما در کتاب صنعت برقرار سنت یا در برابر آن (۱۳۹۷ ب) از همه کلیدی تر است به همین دلیل این کتاب عنوان فرعی بدیعی هم دارد: انسانشناسی توسعه نیافتگی. عنوانی که برای فهم انتقادی یک وضعیت اسفناک برای فرهنگ هایی مانند ایران در مسیر توسعه و تجدد است. فرهادی در سرتاسر همه آثار خودش تلاش دارد تصویر شرقشناسانه ای که از شرق و ایران، به واسطه هژمونی و سیطره سیاسی معرفتی غرب (ژئوپلیتیک دانش) بر شرق و دیگران ایجاد شده را بشکند و تصویری درون زاد یا به تعبیر خودش "بوم زاد" ارائه کند. فرهادی از این رو، غرب را صرفاً یک پدیده اقتصاد سیاسی یا حتی گفتمان شرقشناسی نمی داند، بلکه حتی در شکل سویه علمی غرب هم مسئله غفلت تعمدی یا نادیده انگاری سیستماتیک مسئله های بوم زاد در ایران را مورد نقد قرار می دهد. فرهادی در نگاهی انتقادی به غرب، با قائل شدن به اقتصاد سیاسی نظم جهانی برای استعمار، به یک نوع تبانی ضمنی و همسوئی عمیق میان سویه های سوداگرانه و علمی آن، به این مسئله اشاره می کند که ما نباید وارد بازی این ترکیب سوداگرانه استعمار و مکتب نوسازی و پیامدهای آن در سنت های علمی خودمان بشنویم که در بهترین حالت ما را به سمت انجام موضوعاتی خواهند برد که به هیچ وجه اولویت ما نیستند (مثلا در کتاب به راه بادیه رفتن به این مساله اشاره می کند یا در کتاب مکتب نوسازی و...، به غفلت سیستماتیک محققان ایرانی از موضوعات بسیار کلیدی و حیاتی و تعبیر از آنه به مثابه نان شب مردم نگاران ایرانی یاد میکند). به عبارت دیگر مساله میدان تحقیق، صرفاً یک مساله علمی نیست بلکه فرهادی آن را در بستری از اقتصاد سیاسی نظام جهانی تبیین میکند که رجوع به میدان نه تنها منبع مطالعات علمی ما بلکه مجرای اصلی بازاندیشی انتقادی در وضعیت نابرابر موجد در نظام جهانی است، ما نه تنها برای فهم خودمان بلکه برای نجات از وضعیت توسعه نیافتگی ضرورتاً راهی نداریم به جز رجوع به میدان. و شناخت صبورانه و همدلانه آن.

بر این اساس، بوم زاد بودن برای فرهادی ترکیبی از زمینه مندی اینجا و اکنون ما (در پهنه تاریخ و جغرافیای ما) و اولویتها و ضرورت های ما برای توسعه پایدار است که مهمتر از همه آنکه باید از دل همین زمینه مندی و معطوف بودن به میدان تحقیق مساله های کلیدی در تعریف پژوهش ارائه شود؛

برای فرهادی تاکید بر میدان، صرفاً یک امر علمی نیست، بلکه به تعبیری نوعی سیاست هم هست (به معنای سیاست دانش و سیاست هویت برای کشورهای در حال توسعه)، تا بتواند دانش و مناسبت قدرت مرتبط بدان را به میدان جامعه ایرانی متصل کند. تمرکز بر میدان تحقیق به عنوان بنیان اندیشه ورزی درباره جامعه ایرانی و توسعه آن، گویی شرط اول خروج از مناسبات علمی و سیاسی سلطه آمیز و رایج در فضای پژوهشی موجود است (۱۳۹۸). برای فرهادی، میدان تحقیق در دو سطح بسیار کلیدی است: در سطح اول، مختصات میدان ما در ایران است و فرهنگ و زمانه و زمینه آن را باید داشته باشد و در رابطه با این میدان است که باید اولویت های پژوهشی خودمان را تعریف کنیم (میدان به مثابه مبنای کار). در سطح دوم، این اولویتها در نهایت هم از نظر علمی و هم از نظر کاربردی بودن، باید به محک میدان برسند (میدان به مثابه معیار ارزیابی کارها). این رویکرد به میدان را فرهادی در کتاب انسانشناسی یاریگری که نظری ترین کار مرتضی فرهادی محسوب میشود، مطرح کرده است. به همین دلیل او معتقد است "... چاره ای نیست، مگر اینکه بر بام کار میدانی و در وطنی که کمتر از هر جا می شناسیمش، برآییم" (قبلی، ۱۲۰).

مساله فرهادی برای فهم میدان، تکنیک نیست، بلکه قبل از هرچیز نوعی رابطه همدلانه مستمر و عمیق اهمیت دارد. مردمنگاری را باید کلیدی ترین روش در آثار او باید در نظر گرفت. روشی که میتواند محقق را به لایه های پنهان میدان ببرد و امکان مواجهه خلاقانه با میدان را فراهم کند و در نهایت بستری برای محک ایده های ابداع شده توسط محقق باشند. برای او مردمنگاری صرفا شیوه گردآوری اطلاعات نیست، بلکه یک استراتژی تحقیق بدای فهم فدهنگ، صورتبندی آن و ارائه نهایی آن است. او گونه خاصی از مردمنگاری را در کارهایش صورتبندی کرده است: ریزمردمنگاری.

### ریزمردم‌نگاری: ابداع یک الگو در مردمنگاری ایرانی

پیشتر در کتابی با عنوان مردمنگاری ایرانی (رحمانی ۱۴۰۰) از سنت های مختلف مردمنگاری در ایران صحبت کرده بودم. هرچند در این کتاب به مساله نسل جدید مردمنگاران تاکید داشته ام، اما از محتوای آن کتاب میتوان به اهمیت ابداع یک سنت خاص مردمنگاری متناسب با زیست بوم فرهنگی ایران و شاید قابل کاربرد در سایر فرهنگ های مشابه توجه کرد. تکیه آثار فرهادی به میدان تحقیق، تقریبا همه جوانب کار او را از توصیف تا نظریه پردازی شامل میشود.

فرهادی در کارهایش همیشه از مردمنگاری به مثابه روش کلیدی و بنیادی خودش یاد کرده است. قاعدتا تاکید فرهادی بر میدان همبستگی بالایی با تاکیدش بر مردمنگاری دارد. مساله شناسی فرهادی از فرهنگ امروز ایران، زمینه اصلی تعریف رسالت مردمشناسی و مردمنگاری برای اوست. به عبارت دیگر او تعلقش به این روش را از سر علاقه ای زیباشناختی یا شخصی نیآورده، بلکه عملا آن را حاصل ضرورتی فراگیر در فرهنگ ایرانی میداند. فرهادی در نگاهی که به فرهنگ ایران بالاخص در مواجهه با تجدد دارد، تعریفش از رسالت علوم اجتماعی را ارائه میدهد. از نظر او مواجهه با مدرنیته و استعمار و ضرباتی و شوکهایی به فرهنگ ایرانی وارد کرده و منجر به نابودی یا فراموشی یا افول و سستی سنت های غنی گذشته شده است:

«پژوهش های مردمنگاری، مردمشناسی در شرایط به شدت دگرگون شونده فعلی و بر سر این پیچ های تند تاریخی رسالتی است بردوش مردمنگاران و مردمشناسان ایران تا با مستندسازی فرهنگی حتی المقدور از گم گشت های بیشتر فرهنگی جلوگیری کنند. (فرهادی ۱۳۹۳ : ۹۰).

برای فرهادی این ثبت دقیق و موشکافانه صرفا یک عمل معطوف به گذشته نیست بلکه دلالت های کاربردی و معاصر جدی ای دارد، این کار «افزون بر نجات بخشی از فرهنگ، سبب ترمیم و بازتولید بافت های فرهنگی آسیب دیده و ایجاد سرپل های ارتباطی بر گسل های پیش آمده موجود خواهد شد و هویت ما را تقویت خواهد کرد» (قبلی، ۹۱). و در وهله بعد این پژوهشها نقشی کلیدی در سیاست های توسعه خواهند داشت و به ما در فهم دلایل توسعه نیافتگی و نقد وضعیت موجود کمک خواهند کرد و بینش حاصل از آنها به ما برای توسعه درونزا کمک خواهند کرد. واسطه این درک از ضرورت زمانی و تاریخی است که فرهادی سنت روشی خاصی را در انسانشناسی ایجاد کرده خودش نام آن را ریزمردمنگاری نامیده است. مفهوم ریزمردمنگاری یک ضرورت روش شناختی حیاتی برای انسان شناسی ایران است. از نظر او محقق در چنین شرایطی باید به دنبال شنیدن «هزاران رمز و راز ناشنیده و نادیده» (قبلی ۶۸) باشد. مردمنگاری فرهادی بیش از همه تاکیدش بر دانش ها فناوریهای سنتی است که در مقاله ای آن را نان شب مردمنگاران ایران نامیده است (فرهادی ۱۳۹۷ ج). این توجه خاص به مردمنگاری امور ضروری درحال فراموشی، در وضعیتی است که فرهادی از آن به کورنگی تعبیر می کند، وضعیتی که منجر به ندیدن هستی و وضع موجود میشود (۱۳۸۲:۳۵۴). او با اشاره به مسیر غلط علوم اجتماعی (به راه بادیه رفتن و به بیراهه رفتن آن)، درنگاهی به تحقیقات ایرانی مینویسد:

«تابخواهید از ریزمردم نگاری و کار بر روی موضوعات نو و دریاست خبری نیست و در برابر شلنگ اندازی های از سر سهل انگاری و بی حوصلگی و از هر چمن گلی های غالباً مرسوم و کلیشه ای در ایران فراوان است... تعبیر از هر چمن لی را مولف سه دهه پیش برای نامگذاری شیوه مردم نگاری کاهلانہ رایج به کار برده است و مترادف اصلاح مردم نگاری زیر کرسی است که در زمستان های پربرف و پرسوز سرما و پرزوزه گرگها، خود فضایی اشرافی به شمار می رفته باب دندان تبالان تلان بوده است (۱۳۹۴: ۱۰) « (قبلی: ۷).

ریزمردم نگاری راهی است برای بازکردن چشمان ما به ذخیره هایی که داشته ایم و میتواند هنوز هم برای نجات ما از مسیر توسعه نیافتگی حیاتی باشد.

ریز مردم نگاری مورد نظر فرهادی نه در یک شرایط عادی بلکه در شرایط اضطراری افول سنت ها و فراموشی آنها در تجربه موقعیت توسعه نیافتگی و سیطره نوسازی غربی معنادار است. ریز مردم نگاری بخشی از آن چیزی است که فرهادی با وام گرفتن از هنری مورگان، آن را انسان شناسی اضطراری میدانند. در این شرایط است که ریزمردم نگاری را کار میدانی اکتشافی اضطراری ای دانسته که «کارهای بنیادی هویت آفرین نظریه خیز» از دل آن خلق میشوند (قبلی، ۸). زیرا توسعه یافتگی پایدار برای او همانند درختی است که روی ریشه های خودش میتواند سبز شود، و این ریشه جز از طریق ریزمردم نگاری قابل فهم و شناخت و برنامه ریزی نیستند. ترکیب شرایط انسان شناسی اضطراری و ریزمردم نگاری، بیانگر وضعیتی است که فرهادی آن را نوعی خطر کردن در نامطمئن برای مطمئن میدانند.

فرهادی وقتی شرایط زمینه ای (انسان شناسی اضطراری) و ضرورت های روحیه و منش محقق (صبوری دهقانی) و کارکردهای حیاتی ریزمردم نگاری را شرح میدهد، تعریف خودش از آن را هم بیان میکند:

منظور ما از ریزمردم نگاری، ذره گرایی یعنی نظریه ای که پدیده اجتماعی را جدا از پیوندهایش با زمینه مورد توجه قرار میدهد نیست؛ بلکه کار ذره بینی و توصیفی همراه با وسواس و ظریف با همه پیوندهایش با دیگر پدیده های ساخت یافته محیط اجتماعی و فرهنگی است. موضوع ریز مردم نگاری ممکن است بسیار کوچک باشد، اما در این راه هیچ عنصر و پیوندی نادیده گرفته نمیشود. بلکه منظور بالابردن درجه دقت و حوصله و بازنگری و افزودن بر شماره رابیان (مصاحبه شوندهگان) و ثبت و ضبط دقیق وقایع حتی المقدور تطبیقی کار کردن و مشاهده یک پدیده واحد در شرایط متفاوت است. نمونه و مصداق بارز این شیوه کار در سطح ملی را میتوان در کتاب واره ملاحظه کرد نمونه های محلی کوچکتر آن را در فصلهای کتاب کمره نامه « (۱۳۹۴: ۱۰)

از نظر فرهادی ریز مردم نگاری بیشتر معطوف است به یک پدیده فرهنگی یا یک موضوع فرهنگی تا اینکه به یک زمینه یا محیط فرهنگی خاص محدود باشد. ریز مردم نگاری میتواند قلمرو وسیعی را به طور تطبیقی شامل شود و همانطور که در کتاب واره شاهدش هستیم نوعی کل گرایی روش شناختی در فهم موضوع یا پدیده به مثابه پدیده اجتماعی تام محور ریز مردم نگاری است. اما اینکه در عمل این ریزمردم نگاری را چگونه به کار برد، مستلزم دقت بیشتری است. فرهادی در مقدمه کمره نامه این موضوع را توضیح میدهد که در آن کتاب در آن هشت در از هشت منظر از هفت هزار خوان فرهنگ ایرانی :

مولف کوشیده است ... روشی حتی المقدور ریزبینانه و واقع گرایانه را در توصیف عناصر و مجموعه های آن قطاع فرهنگی به کار ببرد و از آنجا که بر این باور است که کلی گویی به جای توصیف دقیق مردم گارانه نوعی خیانت نسبت به فرهنگ است، کوشیده است از شیوه از هر چمن گلی ... به شدت پرهیز کند. مردم نگار باید بتواند برای عبور از سوزن دقت، به مانند نخ در موضوع پژوهش باریک شود» (۱۳۹۴: ۱۵).

ریز مردم‌نگاری یک اثر نیست که در طی یک دوره زمانی مشخص در میدانی تالیف شده باشد و تمام شود. بلکه برای او همانگونه که کمره نامه نشان داده است، مویرگهای فرهنگ را جز به صبوری و در طی زمان نمی توان شناخت لذا ریز مردم‌نگاری های فرهادی یک متن های ناتمام و دایما در حال ویراستاری محتوایی از دل مواجهه مستمر با میدان هستند. او با اطلاعات جدید و مشاهده مشارکتی مجدد در میدان و کشف اطلاعات جدید، مقالات اصلی اش را همیشه بازبینی کرده است به همین سبب ریز مردم‌نگاری کاری است به درازای عمر پژوهشی و کاری محقق:

امارها و متن اولیه فصل اول کبوترخانه های کمره مربوط به چهل و شش سال پیش می باشد و در این مدت مولفه به روش شتربانی و با آهستگی و پیوستگی بسیار، در راه های بز رو و کم رهرو و نارد، به رفتن بیهود اما بهتر از ماندگی، ادامه داده است (۱۳۹۴:ب:۱۶)

البته ریز مردم‌نگاری تلاشی هست برای متواضع کردن محققان در جلوگیری از تعمیم های ناروا به کلیت یک فرهنگ. ریز مردم‌نگاری بر آنست که فرهنگ اقیانوسی پیچیده است که نمی توان به یکباره و در یک مقطع اندک همه اش را به چنگ در آورد لذا باید توجه داشت که مردم‌نگار همیشه اندر خم یک کوچه است:

«تاکید بر هشت در و منظر از هفت هزار خوان و هشت ریز مردم‌نگاری به جای نام دهن پر کن و کلی و همراه با گزاره و گنده گویی مثلا فرهنگ مردم کمره نشان دهنده روش بینش مولف نسبت به پژوهش مردم‌نگارانه است. این عنوان بیان کننده این واقعیت است که یک تن در یک عمر حتی بسیار طولانی و نوح وار، به هیچ وجه قادر به مردم‌نگاری ابتدا به ساکن و دقیق و عمیق و کامل خرده فرهنگ مردمان حتی کی روستا یا مال نخواهد شد چه رسد چنین کاری در سطح یک شهرستان و یا استان بویژه اگر قرار باشد چنین کاری اکتشافی نیز باشد. تازه همین کار بسیار محدود... حاصل چهل و شش سال کار پاره وقت اما مداوم و پراکنجه مولف بوده است» (فرهادی، ۱۳۹۴:ب:۱۸-۱۹)

فرهادی گاهی ریز مردم‌نگاری را معادل میکرو مردم نگاری در نظر میگیرد تا محققان جوان را از چیزی که «کلی نویسی و کلی گویی و آسان یابی» (قبلی ۱۸۸) می نامد پرهیز دهد، میکرو مردم‌نگاری یا همان ریز مردم‌نگاری را برای رسیدن به سرشاخه ها مطرح میکند. البته فرهادی بطور مستقیم از ماکرو مردم‌نگاری یا مردم‌نگاری کلان صحبتی نمی کند و در چارچوب فکری او اصولا چنین چیزی امکان پذیر نیست زیرا اصولا برای رسیدن به سرچشمه های فرهنگ، نیازمند ریز مردم‌نگاری در مویرگهای فرهنگ هستیم، و مردم‌نگاری کلان اصولا به همان چیزی ختم می شود که کلی گویی و کلی نویسی نامیده است. (قبلی ۳۰۱).

ریز مردم‌نگاری، فعالیتی ریز و آرام و پیوسته برای ورود به جهان فرهنگی ای است که میراث تجربه تاریخی یک جامعه است. این جهان فرهنگی صرفا از طریق یکسری اطلاعات بواسطه اطلاع رسان ها قابل فهم نیست. علوم اجتماعی برای بوم زاد بودن و غیرتقلیدی و غیروارداتی بودن نیازمند آنست که ریشه در اعماق جامعه ایرانی پیدا کند و ریز مردم‌نگاری تنها راه ریشه دواندن محقق در بطن بستر جامعه ایرانی است.

در فضای عمومی علوم اجتماعی من بارها با این کلیشه ها مواجه شدم که فرهادی نگاهی رومانتیک و نوستالژیک به سنت گذشته دارد و گویی همه آنچه که او بر ضرورت شناخت فرهنگ غنی ایران تاکید دارد از این نوستالژی رمانتیک ناشی شده است. اما او این نقد را با اشاره به کتاب واره اینگونه پاسخ میدهد که :

«باید بگویم شما به من میگویید واره مرد؟ انگار من نمی دانم واره مرد. من چهل سال بالای سر واره بودم تا اینکه مرد . من خودم به خاک سپردمش و برایش حلوا پخته ام. ...مهم قواعد بازی است نه جنس مهره ها» (صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن ۱۳۹۹:۶۶)

به نظر میرسد در نگاه فرهادی، مردمنگار باید همانند یک تازه وارد در جهان فرهنگی جامعه مورد نظر، جامعه پذیر شود و فرهنگ را با جان و دل لمس کند و از مردم آن جامعه بیاموزد. فرهادی هیچگاه از اطلاع رسانهها حرف نمی زند، او مردم محلی را «آموزگاران» نامیده است و این در فرهنگ ایرانی، معادلی محترمانه و بسیار خاص برای معلم است. نه تنها دارای اطلاعات است بلکه دارای حرمت و احترام بسیار هم هست و جایش صرفاً در انبوهه اطلاعات نیست بلکه در روح و روان محقق اثرگذار است. به همین سبب گاه تعبیر «آموختن از بی سوادان» را استعاره ای برای خودش میداند و البته تأکید میکند که آموختن از آنها به مراتب سخت تر است و سخت کوشی بسیاری را میخواهد. او در جای دیگری از مردم محلی به عنوان «فرهیختگان محلی» (۱۳۷۸: ۱۳-۱۴) یاد میکند که «به هر حال مهمان و مدیون آنها هستیم». او از استعاره مهمان و میزبان برای رابطه محقق و میدان استفاده میکند تا حرمت میزبان را برای مردمنگار در ساحت های ادب و اخلاق نشان بدهد، در زبان فارسی این الگو و استعاره بهترین حالت برای بیان جایگاه اخلاقی و اجتماعی مردم محلی برای محقق هستند که همیشه مدیون آنهاست و موظف است حرمت نان و نمکی که بر سر سفره آنها خورده را داشته باشد. البته در جاهای دیگری از تعبیری مانند همکار، همسفر، راوی باتجربه هم استفاده کرده است و در انتهای کتابش همیشه فهرستی از همکاران محلی با عنوان «یاربگران» و عنوان فرعی «همکاران و راهنمایان و همسفران» صحبت کرده است (هرچند در همین فهرست میتوان به ساختارهای اجتماعی محقق مانند فرهادی هم توجه کرد که از یک فهرست ۱۰۵ راوی، صرفاً ۵ نفر زن هستند، این محدودیت در جامعه ایرانی بعد انقلاب و تفکیک های جنسیتی آن دوره و فرهنگ عمومی مردسالارانه جامعه روستایی و عشایری قابل فهم است). از نظر او روحیه مردمنگار بسیار مهم است، روحیه ای که حاوی تیزی، صبوری و شکیبایی و تواضع و مهمتر از همه عاشقی باشد. و کار ریزمردمنگاری مستلزم این ویژگی هاست:

«برای پژوهش و هر پژوهشی و راه سپردن در هر راه دشواری، نخست باید عاشق بود و عاشق پیشه؛ و شرط اول قدم و شرط لازم همانا مجنونیت است و برسر در مدرسه مردمنگاری باید نوشت: «اگر عاشق نیستید، وارد نشوید» (۱۳۹۴: ۱۹)

### شبهت و تفاوت ایده فرهادی با گیرتز

مفهوم ریزمردمنگاری تا حد زیادی شبیه است به مفهوم توصیف فربه گیرتز. گویی دو مفهوم موازی هستند که در دو سنت فرهنگی و دانشگاهی مختلف متولد شده اند. اما لزوماً هم یکسان نیستند. ریز مردمنگاری فرهادی بیش از هرچیزی دغدغه ثبت دقیق سنت هایی را دارد که در حال فراموش شدن هستند و اینکار مستلزم تحقیق میدانی و صرف وقت طولانی و استمرار و نگاهی تیزبین و حساس نظری برای محقق است. اما توصیف فربه گیرتز بیش از هرچیزی به دنبال فهم لایه های عمیق فرهنگ از نگاه بیرونی و به مثابه نوعی ترجمان فرهنگی بواسطه انسانشناسان است. فرهادی ریزمردمنگاری را برای شناخت فرهنگ خودی و میراث رو به فراموشی فرهنگ ایرانی برای ایرانیان مطرح میکند و گیرتز هم توصیف فربه را برای شناخت غربی ها از لایه های عمیق و تاریخی فرهنگ دیگری شرقی مطرح میکند. یکی در شناخت دقیق جزئیات متمرکز است و دیگری در شناخت عمیق معانی لایه لایه با نوعی غایت خوانش هرمنوتیکی و نشانه شناختی. دیگری دوردست (و گاه نزدیک به رویکرد زبانشناختی به فرهنگ) در کار گیرتز محوریت دارد و نوعی غایت ثبت تجارب و میراث تاریخی انسان ایرانی دیگری نزدیک یا شاید خویشتن فرهنگی همراه با محتوای اصلی این تجارب در کار فرهادی محوریت دارد. توصیف غنی برای انسانشناس غربیه طراحی شده و ریز مردمنگاری برای یک محقق آشنا در جامعه خودی که غافل از ذخیره فرهنگی خودش است.

گیرتز با در نظر گرفتن فرهنگ به عنوان شبکه ای از معناها که انسانها در آن معلق هستند و تأکیدش بر تفسیر معنا، مفهوم گسترده تری به فرهنگ می دهد که در تمام ابعاد زندگی انسانی سیطره دارد. گیرتز در پاسخ به مشکل روش شناختی بررسی فرهنگ

در این مفهوم، روشی هرمنوتیکی به عنوان توصیف فربه را مطرح می‌کند. انجام توصیف فربه نیازمند اینست که تحلیل گر بتواند به شیوه‌ای بنویسد که کار کردن و ریتم نظام فرهنگی را در صفحات نوشته‌اش ترسیم کند. خواننده باید در مجموعه‌ای غنی از اطلاعات قرار بگیرد تا بتواند احساس «بودن در اینجا» را در ابعاد فکری و احساسی‌اش بدست آورد و این کاری است که گیرتر در جنگ خروسه‌هایش انجام داده است (Geertz 1973). در نهایت باید گفت که رهیافت توصیف فربه نیازمند قابلیت نویسندگی تفسیر شبه ادبی قابل توجهی است. (چیزی که سبب شده عده‌ای آنرا غیرعلمی بدانند همین تاکید بوجه ادبی و نویسندگی است ۱۹۹: ۲۰۰۱، Smith). اجزاء و عناصری که گیرتر در توصیف فربه مردم‌نگاری بیان می‌کند عبارتند از: ۱- توصیف مردم‌نگارانه اجزاء ۲- فهم اینکه از منظر بومی، اجزاء چه معنایی دارند و ۳- توصیف تفسیر خود مردم نگار از اجزاء.

آنچه که فرهادی ریزمردم نگاری می‌داند، همانند ترسیم و ایجاد یک مادرچاه در مجموعه رشته چاه‌های قنات است. فرهادی تاکید بسیاری بر شناخت عمیق یک پدیده دارد. این شناخت عمیق لزوماً در یک عرصه خاص متمرکز نیست بلکه گاهی ساخت و الگوهای بنیادی یک فرهنگ در زمینه خاصی (مانند یاریگری) نه در یک فرمول ثابت و خاص قابل تقلیل و نه در یک الگوی کنشی ثابت محصور است، ریز مردم‌نگاری برای شرایطی است که فرهنگ در حال فراموشی است و به همین خاطر جامعه نیز در حال سرگستگی است. اگر مورگان انسان‌شناسی اضطرابی را برای ثبت میراث فرهنگی در حال فراموشی مطرح کرد، فرهادی ریزمردم‌نگاری را نه با دغدغه صرف فهم، بلکه برای احیای هویت و نجات جامعه‌ای مطرح کرده که به راه بادیه می‌رود. برای فهم یک پدیده (فارغ از تفسیر آن) می‌بایست با صبوری دهقانی زمان بسیاری را صرف شناخت لایه لایه فرهنگ و همه پهنه‌های آن کرد تا بتوان سیمای کلی آن پدیده را شناخت. توصیف گام به گام همه اشکال آن پدیده یک ضرورت است. از اینرو کار ریزمردم‌نگاری مانند توصیف فربه تفسیر معانی نیست بلکه در واقع کشف الگوها و اشکال مختلف یک پدیده برای فهم صور مختلف آن و در نهایت دلالت و کارکرد آن در زندگی مردم است.

ریزمردم‌نگاری تا حدی شبیه ایده‌های سایر انسان‌شناسان در فهم جامعه انسانی است، گویی همه‌ی انسان‌شناسان بزرگ بر این هستند که فهم عمیق حیات اجتماعی و فرهنگی انسان مستلزم توصیف عمیق و دقیق و طولانی مدت این زندگانی است. مایر فورترس (۱۹۰۶-۱۹۸۳) از انسان‌شناسان سنت انگلیسی است. او با مباحثات به چیزی که خودش آن را "شیوه تک‌نگارانه" می‌نامید، بحثش آن بود که تحقیق تجربی تئاتر یا توصیف نزدیک پر جزئیات از عناصر خاص می‌تواند به بینش‌هایی از ارتباط گسترده‌تر منتهی شود. از نظر او واقعیت اجتماعی، مستقل از آگاهی محققان کار میدانی وجود دارد و با مشاهدات میدانی مکرر می‌تواند به تایید برسد (گوردون، لاینز و لاینز، ۱۳۹۳: ۲۱۲). فورترس، با آنکه در میان قوم‌اشانتی کار میدانی کرده بود، تجربه‌اش درباره قوم تالسی تجربه‌ای محوری بود و پیوسته بر داشته‌های غنی و متنوعش درباره این جامعه برای سنجش استنباط‌های نظری و تطبیقی گسترده‌تر افزوده می‌شد (قبلی ۲۱۳). کار فرهادی در کتاب کمره نامه مصداقی از این روش است.

آنچه که در باب رابطه ریزمردم‌نگاری و توصیف فربه یا شیوه تکنگاران گفته شد، نه برای نشان دادن خاص بودگی، اتفاقاً برای نشان دادن شباهت کار فرهادی و روش‌شناسی با انسان‌شناسان بزرگ دنیاست. آنچه که آنها هم گفته‌اند حاصل مطالعات کتابخانه‌ای آنها نیست بلکه حاصل تجربه‌های میدانی عمیق آنها و خلاقیت‌های نظری و روشی آنها در میدان است. گویی این ایده‌های نسبتاً شبیه در حیطه مردم‌نگاری، نشانه عجین شدن عمیق با میدان است.

از این منظر میتوان گفت که ریز مردم‌نگاری فرهادی، صرفاً جستجوی یک پدیده خاص در زمان و مکان خاص نیست بلکه جستجوهای همه اشکال آن پدیده به مثابه پدیده اجتماعی تام (و در ارتباط با سایر پدیده‌های مرتبط) و همچنین در بسترها و میدان‌های مختلف فرهنگی و در بسترهای مختلف زمانی است. کار ریزمردم‌نگاری هم از نظر زمانی و هم از نظر مکانی، یک کار

چندمیدانه است که مستلزم یک تلاش مستمر بلند مدت است. البته در ریزمردم‌نگار، فهم مقطعی یک رخداد یا پدیده نیست، بلکه فهم پدیده بصورت فرآیندی و در بستر زمان و مکان شکل می‌گیرد و توسعه پیدا میکند. لذا ما در هر مقطع از کار میدانی با حدی از فهم مواجه هستیم. اما این فهم با گذر زمان و انجام کار میدانی بیشتر و انباشت یافته‌های قبلی و تجارب و مطالعات تطبیقی بیشتر، تکمیل شده و توسعه پیدا میکند. ریز مردم‌نگاری به تعبیری شناخت ریز ریز یک پدیده و شناخت همه اجزای ریز یک پدیده و کشف الگوهای کلی یک پدیده حتی در یک نمود ریز از آن است. ریز مردم‌نگاری در واقع فرهنگ را یک پازل بزرگ میبندد که عناصر فرهنگ شبیه قطعه‌های ریز ریز آن هستند که باید با صبر و حوصله (آنچه که فرهادی آن را صبوری دهقانی می‌نامد) آن را بازسازی کرد و تکه‌های ریز آن پدیده را از گوشه و کنار این سرزمین پیدا کرد و پازل نهایی را بواسطه آنها بازسازی کرد.

ریزمردم‌نگاری مقدمه‌ای است برای فهم جامع و همه‌جانبه موضوع و تلاشی است برای پرهیز از تقلیل‌گرایی معرفتی و روشی پدیده‌های جدی و عمیق فرهنگ به ابعاد و لایه‌های محدود و گاه سطحی. ریزمردم‌نگاری در عمل، مقدمه‌ای است برای فهم فرهنگ و میراث فرهنگی و مهمتر از همه مقدمه‌ای است برای ترجمه یک میراث کهن به زبان انسان امروزی برای آنکه بتواند از انبان تاریخ و فرهنگ خودش با استخراج قواعد بازی (نه مهرهاها)، راهی برای توسعه پایدار پیدا کند. مساله‌ای که فرهادی آن را نوعی غفلت از ثبت و فهم میراث میدانند، از خلال این نوع ریزمردم‌نگاری‌هاست که امکان ترجمه آن میراث و به سخن درآمدن آن به زبان امروزی را فراهم میکند. ریزمردم‌نگاری، از نظر فرهادی، پیش شرط اصلی ایجاد امکان ایفای رسالت علوم اجتماعی در جهان انسانی است. از نظر او بسیاری از ذخایر جهان انسانی در فرهنگ‌های مختلف تا وقتی به زبان علوم اجتماعی ترجمه نشده‌اند، گویی برای ما نامفهوم هستند و ما قادر به فهم آنها نخواهیم بود. او برای این ترجمان سنت‌های فرهنگی به زبان علم، م اجتماعی مثال همسایگی را میزند و در تحلیل ضرب‌المثل فارسی "کاسه همسایگی، که شکم را سیر نمی‌کند، محبت را افزون می‌کند" (اشاره به سنتی که برخی غذاها و میوه‌ها، بخش خوب آن در کاسه‌ای به همسایه‌ها داده میشود بالعکس هم بود)، به بحث لوی استروس اشاره میکند "مبادله از کالای مبادله شده مهتراست" (فرهادی ۱۳۹۷ الف: ۶-۳۸۵). به همین دلیل است که فرهادی همیشه نقش خودش را نوعی مترجم تعریف کرده است (این را من برای کار او استفاده کرده‌ام)، تا بتواند تجارب انسان‌ها را به زبان علوم اجتماعی ترجمه کند. او راوی رازهای در حال فراموشی فرهنگ ایران است.

ریزمردم‌نگاری برای فرهادی دو سطح دارد: سطح اول معطوف به جامعه امروز ایران است که فهمی درست و عمیق از میراث خودش داشته باشد و از نگاهی سطحی و کلیشه‌ای به فرهنگ خودش بپرهیزد. نوعی ترجمان میراث گذشته برای ذهن انسان امروزی است. برای اینکه نشان بدهد کادهای گذشتگان صرفاً از سر اجبار محیطی نبوده بلکه در بطن خود حاوی خلاقیت‌ها و ابداع‌های اجتماعی خاصی است که باید بدانها اندیشید. از سوی دیگر ریز مردم‌نگاری تلاشی است برای غنی‌سازی علوم اجتماعی، از بطن جریان‌های ریز و گاه نامرئی زندگی عامه مردم، تا نشان بدهد جریان اصلی زندگی در همه ساحت‌های جامعه از جمله در جزئی‌ترین و ریزترین و گاه به ظاهر ساده‌ترین امور زندگی جاری است. برای همین فرهادی راه غنی‌سازی علوم اجتماعی ایرانی را رجوع به همین ساحت‌های مویزگی فرهنگ میدانند. ریزمردم‌نگاری تلاشی است برای ترجمان گذشته یک جامعه به حال و امروز آن و ترجمان تجربه غنی زیست عامه مردم به علوم اجتماعی غالب در جهان. او تلاش دارد سنت‌های فرهنگی بی‌نام و نشان را به زبان علوم اجتماعی ترجمه کند تا ارزش و عمق آنها در جهان جدید و جهان آگاهی فهمیده شود. در تبیین نظری این مسئله می‌نویسد: "جالب اینکه به نظر می‌رسد مردمان عادی، بسیار بیشتر از جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان به فهم اهمیت و کارکرد برخی رفتارهای فرهنگی آدمی نائل شده‌اند. آنان از هزاران سال پیش به این جمله کوتاه لوی استروس (که مبادله از کالاهای مبادله شده مهتراست) وقوف داشته‌اند. چیزی که هست تا روزگاری که ما به عنوان مقدمه با زبان علوم اجتماعی امروز آشنا نشویم، انگار توان ترجمه و

فهم و کامل و دقیق برخی تجربیات و گفتارهای فشرده بازتابیده در بخشی از دانش عامیانه (ضرب المثل ها) و باورها و رفتارهای عجیب در برخی آیین‌های پیشینیان را نخواهیم داشت. گفتنی است که اینگونه مبادلات تنها مخصوص جوامع ابتدایی نیست، بلکه در جوامع صنعتی و پیچیده هم به چشم می‌خورد. (قبلی، ۳۸۵).

فرهادی، عملاً استراتژی هرس و اصلاح مداوم کارهایش در طول پنجاه سال را در پیش داشته است. برخلاف بسیاری از انسان‌شناسان جهانی ۲\_۵ سال روی میدانی کار کرده‌اند و بعد میدان را عوض کرده‌اند، او عمرش را در میدانش سپری کرده است. به تعبیر خودش در یکی از مقالاتش، "راه تنهای مرا بنگر". او پژوهشگری خویش فرما در راه‌های نارد و سخت و ناهموار بوده است. یعنی فرهادی به این تنها بودن و عدم امکان قرارش با دیگران اشاره میکند و گلابه دارد از اینکه بعضی‌ها کلنگ بر میدارند و بن لادهای قبلی را تخریب می‌کنند. لذا همه کارهایش را خودش باید انجام بدهد. فرهادی در گفتگویی درباره این هرس میگفت کاش این هرس را گروهی (محققان بعدی در این زمینه) انجام میدادند چون گروه هم افزایی دارد و بهتر میشود. اما به نظرم صورت بندی نهایی روش فرهادی هم به مثابه تکنیک‌هایی برای میدان و هم به مثابه یک چارچوب پژوهشی برای تحقیقات اجتماعی و فرهنگی در ایران، در ایده ریزمردم‌نگاری متبلور شده است.

## نتیجه‌گیری

فرهادی از علوم اجتماعی به عنوان ابزاری برای "فهم کامل و عمیق" و به عبارتی کشف محتوای ضمنی و پنهان حکمت رفتارهای فرهنگی مردم مختلف و همچنین برای ترجمه آن برای محققان و جامعه امروز استفاده می‌کند. روش شناسی این کار، ریزمردم‌نگاری برای فهم عمیق‌ترین لایه‌های فرهنگ و شناخت همه جانبه پدیده اجتماعی تام است. خودش در مقاله "برابری: رقابتی که به یاریگری می‌گراید"، (در کتاب فرهنگ یاری‌گری در ایران ۱۳۹۴ الف) این مسئله را عملاً نشان داده است. از این نظر، فرهادی نوعی عام‌گرایی فرهنگی است، که برایش رفتارها، قواعدی دارد که قابلیت تعمیم و عمومیت دارد. زیرا از نظر او "ساختارهای رفتار آدمی باتمام تنوع و گوناگونی آن، ساخت مند و قاعده پذیرند و در نتیجه همه جایی و به اصطلاح جهان شمول هستند و تنها وجود تکثر عرضی و ظواهر بسیار گوناگون و گاه فریبنده است که در نگاه‌های نخست این همگونی‌ها را از چشم دور نگاه می‌دارد (قبلی، ۱۸۸). او قائل به یکسانی همه موارد و در همه مکانها نیست، بلکه نوعی پراکندگی فراگیر یا نوعی تنوع ضمنی در جهانشمولی در ارای او هست. جهان شمولی به معنای مطلق همه نقاط جهان نیست. زیرا

"برای مثال واره به معنای عام آن، یا به عبارت دیگر همیاری هم‌گرایی نیروی کار، مواد، ابزار، پول و اعتبار را اگر در همه جای جهان پیدا نکنیم، هرکدام را حداقل در جایی پیدا خواهیم کرد. همانگونه که اگر در جنگلهای ایران درختی پیدا کردیم، اگر آن را در همه جنگلهای جهان نیابیم، حداقل در جنگلهای باشرایط همسان خواهیم یافت" (۱۳۹۷ الف، ۳۸۷).

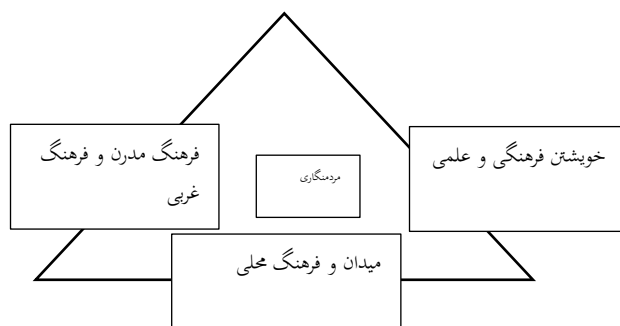
البته او اذعان میکند که برخی مواقع این نحوه توصیف محققان است که برخی از تفاوتها و تمایزها را به چشم می‌نمایند و اگر عمیق تر و به ساختارهای بنیادی توجه کنیم، شباهت‌ها بسیار است. او مینویسد:

"واره به معنای عام آن با زمینه‌ها و کارکردهای گوناگون در همه جای جهان به چشم می‌خورد، چرا که در همه جای جهان "مبادله تاخیری" (همیاری) وجود دارد. چیزی که هست، متاسفانه گزارش‌ها در این زمینه بیشتر ناظر به تفاوت‌ها و زمینه‌ها و ظواهر جالب و ظاهراً منفرد این پدیده‌هاست، نه شباهت‌ها و ساخت‌های جوهری و غالباً پوشیده آنها". (۱۳۹۷ الف، ۳۹۰)

واره یک مصداق بسیار جدی برای ریز مردم‌نگاری فرهادی است. مجموعه نوشتارهای فرهادی در باب واره عملاً نشان می‌دهد که چگونه باورها و عقاید عامه عملاً در نهایت یک منطق نمادین فرهنگی برای حفاظت و حراست از حریم یک پدیده مقدس و مهم

برای فرهنگ را در مجموعه ای از اعداد مقدس، آداب مقدس، اشیا مقدس، تابوها و ارزشها و تبرکات و .. حفظ میکنند. اما در عین حال همان پدیده اقتصادی (شیر) نیز در این نظم جامعه شناختی واره، نسبت به نظم طبیعت (رابطه دام و طبیعت و علوفه و حتی کنترل تقویم زایش دام ها و شرایط مراتع توسط دامداران) و نظم اجتماعی و خلیقات و ارزشهای اخلاقی (واره حول آدمهای قابل اعتماد و اخلاقی شکل می گیرد) و سرمایه اجتماعی و شبکه روابط خویشاوندی و همسایگی و ... شکل میگیرد و در نهایت واره در بطن خودش و در پس اندازه های شخصی مردم برای آینده زندگیشان (جهیزیه فرزندان...) و بستری است برای عاملیت زنانه در میانه زندگی دشوار آنها در جهان سنت. لذا فرهادی نشان می دهد که چگونه در پدیده هایی مثل واره، اقتصاد، طبیعت، جنسیت، خویشاوندی، روابط اجتماعی و همسایگی، نظم سیاسی خرد و اخلاقیات و باورها و آهنگهای عامیانه را در هم ادغام کرده و یک پدیده اجتماعی تام به نام واره را ایجاد می کند. ریز مردم نگاری واره هم مستلزم واسازی و شاید بازسازی مجدد همه این ابعاد این پدیده تام در شبکه روابط اجتماعی تا باورها و ابعاد اقتصادی عینی و نظام معیشت و... است.

فرهادی را میتوان بواسطه تعمیق در تمامیت چندوجهی پدیده ها و در بسترهای میان فرهنگی، نوعی مردم شناس گفتگویی یا به تعبیری دقیقتر، مردم شناس چندگفتگویی (گفتگوهای چندوجهی) نامید. او در کارهایش تلاش میکند از رابطه محقق غربی و انسان بومی (یک رابطه سلسله مراتبی متضمن نوعی سلطه خفی) خارج شود. به همین دلیل میتوان کارهای او را پاسخی به سوال جین و جان کاماروف در مباحث روشی انسان شناسی دانست. آنها این سوال را مطرح میکنند که «مردم نگاری همچون پایه ای اساسی برای انسان شناسی، نگاهی استعماری است یا هنری انسان گرایانه» (گوردن، لاینز و لاینز ۲۳۷:۱۳۹۴). بر این اساس فرهادی کارهایش تلاشی است برای تبدیل مردم نگاری به هنری انسان گرایانه، اما این تلاش را چگونه باید در کار او ردیابی کرد. مساله اصلی در کارهای فرهادی که اوج آن در کمره نامه دیده میشود، آنست که محقق برای تبدیل مردم نگاری به هنری انسان گرایانه نه با نفی وجه استعماری (به معنای رایج) بلکه با تغییر رابطه محقق و میدان از مناسبات قدرت و سلطه فرادست بر فرودست، به مناسباتی گفتگویی برای فهم همدلانه میدان و تلاش برای بیدار کردن خویشتن فرهنگی هم برای محقق هم برای مردم میدان، دیده میشود. به همین دلیل برای فرهادی مردم نگاری یک عمل رهایی بخش مبتنی بر آگاهی انتقادی از خویشتن است، اما این خویشتن فقط معطوف به مردم نگار نیست، بلکه در وهله اول معطوف به میدان است اما میدانی که محقق هم بخشی از آن است. او صرفاً وظیفه ای آکادمیک برای شناخت را دنبال نمی کند، او پژوهش میکند تا چاره دردهای مردمش باشد، به همین سبب همه تلاش علمی او هنری انسان گرایانه است. بر خلاف بسیاری از محققان غربی که در بطن نظام استعماری گاه آگاهانه و گاه ناآگاهانه برای پژوهش ها وارد میدان میشوند تا دیدگاه بومیان را بفهمند و آنها را برای جامعه مبداء، ترجمه کنند، (کتاب مردم شناسی و جنگ سرد) اما فرهادی به عنوان یک مردم نگار، به دنبال فهم سه وجه از میدان یا میدان در نسبت با سه موضوع مهم است: فهم فرهنگ محلی، فهم خویشتن فرهنگی و دانشگاهی، فهم فرهنگ مدرن و فرهنگ غرب و کارگزاران آن.



این مثلث بیانگر سه سطح یا سه لایه از فهم مردمنگاران در کارهای فرهادی است. به همین سبب او مردمنگاری چندگفتگویی را به طور ضمنی ابداع کرده است. مردمنگار در میدان تحقیق هم باید در مواجهه ای گفتگویی با میدان، آن را بفهمد، هم در میانه این گفتگو، خویشتن خویش را بفهمد و در نهایت با ذهنیت انباشته از گفتگو با میدان و خویشتن، به گفتگو با فرهنگ مدرن و جهان مدرن پردازد تا کیستی و هویت خویش را در میانه این سه وجه یا این مثلث بتواند تعریف کند و بسازد. فرهادی همیشه در کارهایش فهم موجود از این سه وجه را مورد بازاندیشی انتقادی قرار میدهد و گویی همیشه به دنبال وارونه سازی فهم موجود و به چالش کشیدن آن و بازسازی مجدد آن از دل میدان است. به همین سبب تبدیل مردمنگاری به یک هنر انسانگرایانه از خلال مواجهه ای چندوجهی و گفتگویی با میدان امکان پذیر میشود. بر این اساس میتوان دسته بندی اولیه ای از کارهای او هم داشت: کمره نامه در راستای فهم انتقادی فرهنگ محلی و فرهنگ تاریخی و تمدنی این مرز و بوم است. کتاب به راه بادیه رفتن و کتاب مکتب نوسازی و دشواری های بومی سازی در ایران به دنبال فهم انتقادی خویشتن دانشگاهی و هویت علمی محققان استو انسانشناسی یاریگری هم تلاشی است برای خوانشی جدید از تجربه مدرنیته نه بر اساس بنیان های رقابتی که منجر به تجربه تلخ استعمار در جهان شد، بلکه بر اساس بنیانهای یاریگری که مبنای جامعه انسانی و توسعه پایدار هستند. برای فرهادی چندگفتگویی بودن یا گفتگوی انتقادی بطور همزمان در چند جنبه، متفاوت از چندصدایی بودن است. چندصدایی بودن دل بر دلالت های مختلف یک پدیده برای مخاطبان مختلف در شرایط گوناگون است در حالیکه چندگفتگویی بیانگر تعاملات مبتنی بر هنر انسانگرایانه بین محقق و میدان و سنت غالب غرب ر مدرنیته برای کشف معنای واقعی خویشتن هرکدام و برای رسیدن به غایت حیات مبتنی بر یاریگری و پایداری است. آنچه که در کارهای فرهادی هست صرفاً چندصدایی بودن میدان نیست بلکه آنست که در آن واحد در یک میدان چندین گفتگو در جریان است. گفتگو برای شناخت میدان، شناخت محقق و شناخت تجربه تجدد از نگاهی بیرون از غرب (از نگاه جامعه توسعه نیافته، به همین سبب در انسانشناسی توسعه نیافتگی فرهادی به دنبال خوانش این وجه از تجربه تجدد در نظام جهانی و میراث استعماری است که بنظرش از دید انسان غربی به دلایل متعدد مغفول مانده است.

در نهایت باید گفت بستر اصلی شکل گیری ایده ها و یافته ها و تکمیل و تصحیح آنها در آثار فرهادی، میدان تحقیق است، جایی که فرهادی در آن صرفاً تحقیق نکرده، بلکه در آن زیسته و میدان بخشی از حیات اجتماعی و ذهنی فرهادی بوده است. فرهادی «در» میدان تحقیق انسانشناختی نکرده، بلکه او عمیقاً «با» میدان زیسته و ایده هایش را پرورانده است یا به تعبیر تیم اینگلد (اینگلد؛ ۱۳۹۸: ۲۴) «در انسانشناسی ما میرویم تا با مردم مطالعه کنیم و امیدواریم بتوانیم از آنها بیاموزیم». این نکته را اگر بخواهم از منظر فرهادی بازنویسی کنم اینگونه میتواند نوشته شود: «ما به در خانه مردم می رویم، شاید که ما را به خانه هایشان راه بدهند و راه ورسم زندگی شان را به ما بیاموزند».

## منابع

- اسمیت، فیلیپ (۱۳۸۳) *درآمدی بر نظریه فرهنگی*، حسن پویان، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- اعتمادی فرد، مهدی و صدوقی نیا، طیبه (۱۳۹۶) «واکاوی الگوی امتناع نظریه جامعه شناسی و علوم اجتماعی اسلامی در ایران» در فصلنامه علمی-پژوهشی اسلام و علوم اجتماعی؛ سال پنجم، شماره دوم، پاییز ۱۳۹۶؛ صص ۱۱۲-۱۳۷
- اینگلد، تیم (۱۳۹۸) ساختن؛ مریم پوراسماعیل "تهران: فرهامه
- باقری، یاسر (۱۴۰۲) «توصیف ژرف سه بعدی: واکاوی عناصر بنیادین پژوهش در آثار مرتضی فرهادی»؛ فصلنامه علمی روش شناسی علوم انسانی؛ بهار ۱۴۰۲، سال ۲۹، شماره ۱۱۴ صص: ۱-۱۷
- بسنيه، پیر (۱۳۴۰) *روش مردم شناسی*، علیمحمد کاردان، تهران: دانشگاه تهران.
- بورواوی، مایکل (۱۳۸۷) «درباره جامعه شناسی مردم مدار»؛ نازنین شاهرکنی؛ در مجله جامعه ایران، دوره هشتم، شماره یک، بهار ۱۳۸۷؛ صص ۱۶۸-۲۰۱
- بورديو، پیر (۱۳۹۶) انسان آکادمیک؛ رضا کاویانی؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- بیتمس، دانیل و پلاگ، فرد (۱۳۷۵) *انسان شناسی فرهنگی*، محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- پارسانیا، حمید و اسکندری نداف، علی (۱۴۰۰) «علم جامعه شناسی در ایران از منظر جامعه شناسان ایرانی» در فصلنامه مطالعات الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی، سال نهم، شماره دوم (پیاپی ۱۸) تابستان ۱۴۰۰ صص ۱۷۵-۲۰۵
- پلتو، پرتی ژ (۱۳۷۵) *روش تحقیق در انسان شناسی*، محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- تهرانیان، مجید (۱۳۹۶) دانشگاه، ارتباطات و توسعه ملی در ایران (به کوشش هادی خانیکی). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۹۰) «جامعه دوران گذار و گفتمان پسااستعماری: تأملی در بحران علوم اجتماعی در ایران» در مجله جامعه شناسی ایران؛ دوره دوازدهم شماره ۱ و ۲ صص ۳-۳۹
- توفیق، ابراهیم (۱۳۹۶) درباره نظام دانش؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- توکلی زاده و همکاران (۱۳۹۳) «استناد به انتشارات ملی، سنجهای برای بومی سازی علم: مطالعه نشریات علمی-پژوهشی حوزه علوم اجتماعی ایران در سالهای ۱۳۸۱-۱۳۸۹» در پژوهشنامه پردازش و مدیریت اطلاعات؛ دوره ۳۰ شماره ۲ صص: ۳۳۷-۳۵۶
- دالوند، حمیدرضا (۱۳۹۸) تاریخ مردم شناسی و فرهنگ مردم در روزگار پهلوی؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ذکایی، محمدسعید و امیری مقدم، محدثه (۱۴۰۰) «سیر تحولات تاریخی روش کیفی در علوم اجتماعی معاصر ایران» مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره پانزدهم، شماره ۱، بهار ۱۴۰۰؛ صص ۱-۳۴
- راغفر، حسین (۱۳۹۰) «اقتصاد سیاسی علوم اجتماعی در ایران: چالشها و فرصتها» در مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره پنجم، شماره ۴ زمستان ۱۳۹۰ صص ۴۵-۶۱
- رحمانی، جبار (به کوشش) (۱۴۰۰) *مردم نگاری ایرانی*؛ تهران: موسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- رحمانی، جبار (به کوشش) (۱۳۹۶) پرسش از دانشگاه ایرانی؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶) «نکاتی چند در مورد تحقیقات علوم اجتماعی در ایران» جامعه شناسی ایران پاییز ۱۳۷۶ شماره ۲
- سعید، ادوارد (۱۳۷۱) *شرق شناسی*، عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- العطاس، فرید (۱۳۹۷) گفتمان های دگر واره در علوم اجتماعی آسیا؛ محمد امین قانع راد و ابولفضل مرشدی؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- فاضلی، نعمت الله (۱۳۹۶) علوم انسانی و اجتماعی در ایران؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

- فرهادی، مرتضی (۱۳۸۲) کشتکاری و فرهنگ (چون و چراهایی بر کشاورزی صنعتی و شیوه‌های سنتی به‌ورزی و بهداری و توان‌بخشی زمین در ایران...)، تهران: مؤسسه پژوهش‌های برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی، وزارت جهاد کشاورزی.
- فرهادی، مرتضی (۱۳۹۴ - الف) فرهنگ یاریگری در ایران: جلد اول، یاریگری سنتی در آبیاری و کشتکاری؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- فرهادی، مرتضی (۱۳۷۲) نگاهی به اهمیت و پیشینه کبوترخانه‌های ایران، تهران: جشنواره هنری ادبی روستا.
- فرهادی، مرتضی (۱۳۷۸) موزه‌های باز یافته (گمانه‌زنی‌هایی در فرهنگ عشایر و روستاییان سیرجان، بافت، بردسیر و شهر بابک استان کرمان)، کرمان: کرمان‌شناسی.
- فرهادی، مرتضی (۱۳۹۳) واژه. درآمدی به مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی تعاون؛ تهران: سهامی انتشار
- فرهادی، مرتضی (۱۳۹۴ - ب) کمره نامه: هشت در به هشت منظر از هفت هزار خوان (هشت ریزمردم‌نگاری از فرهنگ فرادادی مردم کمره - شهرستان خمین؛ تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- فرهادی، مرتضی (۱۳۹۷ - الف) انسان‌شناسی یاریگری؛ اراک: انتشارات حبله رود
- فرهادی، مرتضی (۱۳۹۷ - ب) صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن: انسان‌شناسی توسعه نیافتگی؛ تهران: دانشگاه علامه طباطبایی
- فرهادی، مرتضی (۱۳۹۷ - ج) مکتب نوسازی و دشواری‌های بومی سازی در ایران؛ تهران: موسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- فرهادی، مرتضی (با همکاری مرتضی سالمی) (۱۳۹۸) به راه بادیه رفتن؛ نقد علوم اجتماعی و بن‌لادهای آن در ایران؛ تهران: حبله رود فکوهی، ناصر (۱۳۸۱) *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، تهران: نی.
- فی، برایان (۱۳۸۱) *فلسفه امروزی علوم اجتماعی*، خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- قانع‌ی راد، محمد امین و خسرو خاور، فرهاد (۱۳۹۰) جامعه‌شناسی کنشگران علمی در ایران. تهران: نشر علم.
- کوش، دنی (۱۳۸۱) *مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی*، فریدون وحید، تهران: سروش.
- کاظمی، عباس (۱۴۰۱) *سفر نظریه‌ها؛ تهران: نشر اگر*
- لطفی، بهنام (۱۳۹۱) «واژه: یک تعاونی به وسعت ایران؛ درباره تلاش دکتر مرتضی فرهادی تولید دانش بومی»؛ در مجله سوره اندیشه شماره ۱۶۰ و ۶۱ تیر و مرداد ۱۳۹۱ صص ۴۹-۵۰
- محمدی، محمد علی (۱۳۹۰) «چالش میان گفتمان‌های علوم اجتماعی و پارادایم قدرت در ایران» در مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره پنجم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۰ صص ۱۱۳-۱۳۱
- مطیع، ناهید (۱۳۸۱) «نقد کتاب واژه: نوعی تعاونی سنتی هن و زنانه در ایران» فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۱۷ بهار ۱۳۸۱ صص ۱۵۵-۱۶۰

Atkinson, p(1990) *Ethnographic Imagination*, New York: Routledge.  
Bowie, f(2000) *Anthropology of Religion*, Oxford: Blackwell.  
Duranti, A(1997) *Linguistic Anthropology*, New York: Cambridge.  
Eastman.C.M(1994) *Aspect of language and Culture*, Washington, Chandler & Sharp.  
Eriksen, Th.H&Nielsen.f.s(2001) *A History of Anthropology*.  
Geertz, Clifford(1973) *Interpretation of Cultures*, New York: Basic Book  
Hastrup,k(1995) *A passage to Anthropology*, New York: Routledge.  
Smith, Philip(2001) *Cultural Theory*; Oxford:Blackwell.